

هری پاتر و گوی باستانی

فصل سوم : تولد و کادو های زیاد

هری با صدای جینی از خواب بلند شد .

- هری ! هری ! بیدار شو !

- باشه بابا

هری پتو رو به کناری زد .

- کی اومدی هری ؟

- دیشب حالت چه طوره ؟

- خوبم ... پاشو بریم صبحانه بخوریم !

- باشه ... تو برو من الان میام .

جینی از اتاق بیرون رفت . هری هم سریع لباسش رو عوض کرد .

(یه توضیحی بدم . الان هری و جینی توی بارو نیستند توی همون

خونه ی سیریوس هستند . منتها هری دیشب یادش نبود بنابر در

خواست خانم ویزلی هم رفت توی اتاق جینی .)

ناگهان یادش افتاد که این جا گریمولد بود بنابراین اتاق های

زیادی داشت . هری می خواست همین حالا با خانم ویزلی حرف

بزند که یادش افتاد بعدا بهتره .

هری به پایین رفت . همه منتظرش بودند .

- خب عزیزم نون تست ، سوسیس ، نیمرو ، گوشت سرخ کرده ، شیرینی ، چی می خوای ؟
- هری بر خلاف عادت همیشگی اش گفت :
- سوسیس یا گوشت سرخ کرده . فرقی نمی کنه .
- خانم ویزلی برایش ۶ تا سوسیس گذاشت .
- هری خواست اعتراض کنه :
- اما این زیاده ...
- این کجاش زیاده ؟ تازه تو خیلی لاغری !
- هری به اجبار همه اش رو خورد سر آخرین سوسیس دیگه داشت خفه می شد .
- رون گفت :
- خب هری چی راجع به هور
- هری به رون علامت داد که بعدا راجع بهش حرف می زنه .
- هرمیون گفت :
- خب هری می خوای برگردی هاگوارتز یا نه ؟
- نه به خاطر ماموریتم نمی تونم .
- جینی که به موضوع جذب شده بود گفت :
- کودوم ماموریت ؟
- جینی قبلا در این مورد باهات حرف زدم ...
- جینی هوفی کشید و گفت :
- هری پاتر ! همین حالا دنبالم بیا !
- هری هول شده بود . گفت :

- برای چی ؟

- در این مورد !

- ام ... باشه .

و دنبال جینی رفت و پشت سرش وارد اتاق شد .

- هری تو باید بدونی که من اصلا برام اهمیت نداره که چه بلایی

سرم بیاد و ولدمورت چه بلایی سرم بیاره ...

کم کم داشت بغض می کرد .

- ... فقط می خوام کنار تو باشم . قبول نداری که اگر من نیام تو

نگرانم نمی شی ؟ من و تو هم دیگه رو خیلی دوست داریم .

پس باید کنار هم باشیم . و در ضمن من هیچ باکی از جنگ

ندارم . تازه می تونیم تمرین کنیم . تازه پایا از وزارت برام مجوز

جادو گرفته که بتونم از خودم دفاع کنم .

هری کاملا خلع سلاح شده . نمی تونست چیزی به جینی بگه چون

کاملا حرف هایش درست بود . به آخرین امیدش هم امید بست و

گفت :

- اما جینی پدر و مادرت نمی ذارن تا اگر رون بفهمه من و تو

رابطه داشتیم پوست منو می کنه .

- اگر قرار بود بفهمه تا حالا فهمیده بود چون تمام خانواده از

رابطه ما خبر دارن تازه من و تو که کاری نکردیم .

هری کمی ناراحت شد . دیگه چاره ای نداشت :

- خب بابا تو هم بیا می دونستم نمی تونم مقابل تو مقاومت کنم .

جینی جیغی زد و خود را در بغل هری پرت کرد هری هم به خاطر شتاب جینی روی تخت پرت شد .

- ... جینی دارم خفه ... می شم ... از ... روم ... بلند ... شو ! پ
- اوه .. ببخشید .

و موقع بلند شدن ، از روی لب هری یک بوسه برداشت . هری هم به سرعت سرخ شد .
هری گفت :

- خب دیگه بریم پایین اگر همین جا بمونیم همه ی خانواده میان بالا !

- نترس ! چون امروز ... وای یادم رفت !

و به سرعت به پایین دوید . هری می خواست بپره که چی شده . که جینی رفته بود . در حالی که روی تخت دراز کشیده بود داشت فکر می کرد توی این جنگ بزرگ جینی چه فایده ا برایش می تواند داشته باشد . بالاخره احتمال ضعیفی به ذهنش رسید . از اتاق خارج شد . سکوتی خوفناک راه پله را برداشته بود . صدای خنده ی شیطانی ای به گوشش رسید :

- خب دوشیزه ویزلی بالاخره می گی پاتر کجاست یا نه ؟
و صدای جیغی به گوشش رسید . ناخدا گاه در ذهنش ورد آکسیو شکل گرفت و چوب دستی از اتاق به دستش آمد . وقت فکر کردن نداشت . به صورت ناگهانی طلسمی به سمت در فرستاد و در از جا کنده شد . اتاق تاریک بود . درست لحظه ای که وارد شد . نور کور کننده ای اتاق رو فرا گرفت . بعد صدای آوازی شنیده شد :

- تولد ... تولد ... تولدت مبارک ...

و ناگهان ماجرا را فهمید آن ها تولد برایش گرفته بودند و با صدای جیغ دروغین جینی او را به آن جا کشانده بودند . اشکی از چشمش سرازیر شد . و از همه تشکر کرد . تعداد کادو خیلی زیاد به طوری روی هم انباشته شده بود که انگار کوهی از هدایا بود !

- خب عزیزم وقتشه کادو ها رو باز کنی !

خانم ویزلی این رو گفته بود .

هری یک کادو برداشت و روی کارتش را خواند :

از طرف بهترین دوستت رون .

- هری امیدوارم به دردت بخوره و خوشت بیاد .

هری کادو را باز کرد و عینکی در آن یافت . آن را به چشمش زد . هیچ اتفاقی نیفتاد .

- عینک ؟

- نه رفیق این یه عینک عادی نیست با این می تونی در جاهای

تاریک بدون نیاز به لوموس آن جا را روشن ببینی . حتی پودر

تاریکی فرد و جرج هم روش تاثیر نداره !

هری او را بغل کرد و گفت :

- ممنون رفیق باید خیلی گرون باشه نه ؟

- چیز مهمی نیست . کمی از فرد و جرج پول قرض گرفتم .

هری دوباره تشکر کرد و کادویی دیگر برداشت . روی کارتش

نوشته بود :

- از طرف مهتابی و تانکس ... تولدت مبارک هری !

- هری این خیلی به دردت خواهد خورد!
- هری کادو را باز کرد و یک گوی و ۷ حلقه و ۷ شیشه ی حاوی معجون در آن یافت .
- هری این حلقه ها رو هر کسی دستش کنه وقتی دستت رو روی گوی بذاری و بهش فکر کنی اون شخص با مرکز دایره ای با ۱ متر دیده می شه یعنی تا شعاع یک متریش رو هم به علاوه ی خودش و وضعیتش می تون ببینی! این معجون ها رو هم روی در هر ساختمانی بریزی می تونی در هر شرایطی وضعیت همه ی اتاق ها و همه جای خانه را ببینی . این رو از یک دوره گرد خریدم البته خیلی هم به درد بخوره .
- وای! خیلی ممنون این طوری عالی می شه . ولی نمی شه حلقه ها رو تکثیر کرد؟
- نمی دونم شاید بشه و اون یارو بهم گفت این حلقه ها حلقه های اصلی هستند شاید منظورش همین بوده .
- هری تشکری کرد و سراغ هده ی بعدی رفت . روی کارتش نوشته بود :
- تقدیم به همکار عزیز ما ... تولدت مبارک .
- فرد و جرج و چارلی
- هری کادو را باز کرد و یک یک ردا و یک شنل در آن یافت .
- هری این اختراع جدید ما هست . که البته فقط همین دو تا رو تونستیم درست چون ماده ای درونش هست که بسیار کمیابه و به صورت اتفاقی گیرمون اومد به خودمون گفتیم چه بهتر که

ازش اینو درست کنیم . این شنل اکثر طلسم های عادی رو بر می گردونه اما طلسم های شوم رو نه . در واقع بر نمی گردونه جذب می کنه . اما اگر شخص قدرتمندی مثل ولدمورت طلسم عادی ای هم به سمت بفرسته فکر نکنم بشه بهش اکتفا کرد اما از پس طلسم ها غیر شوم نوچه هاش به راحتی بر میاد . در واقع به درد وقتایی می خوره که داری با چند نفر دوئل می کنی . همچنین در هوای سرد گرم می شه و در هوای گرم سرد می شه . به راحتی به اندازه ی شخصی در میاد که اونو پوشیده . اون ماده هم که گفتم پوست اژدها بود که چارلی از رومانی برام فرستاد .

- خیلی ممنونم . ار تو هم همین طور چارلی از تو هم واقعا ممنونم.

- خواهش می کنم هری . اون اژدهاهه پوستش خیل کلفته . اما کار فرد جرج بود که تونست کاری کنه چندین طلسم رو هم برگردونه باید بگم کار ساده ای نبود چون پوست اژدها طلسم های اونا رو هم بر می گردند .

هری کادوی بزرگی را که در عین حال سنگین بود را برداشت رویش نوشته بود از طرف بیل و فلور . هری کادو رو باز کرد و دو دروازه هم قد خودش در آن یافت .

- هری این داستانش مفصله فقط بهت بگم که هری از یکی از دروازه ها داخل شه از اون یکی میاد بیرون . البته می شه شرط هایی هم رویش گذاشت مثلا من روش شرط گذاشتم که کسی

که علامت شوم رو دستشه نمی تونه بیاد . بلکه در بین راه
معلق می مونه تا تو بیای بیاریش بیرون .
- این فوق العاده است. بعدا برام تعریف کن که قضیه چی بوده
باشه ؟
- باشه .

هری تشکری کرد و دیگه هدایا را باز کرد . از اسلاگهورن یک
شیشه ی بزرگ معجون شانس . از مودی یک نخ که وقتی به
چوب دستی و دستش وصل کرد و دستش را برای چوب دسای
تکان داد چوب دستی در دستش ظاهر شد . از خانم و آقای ویزلی
یک کلاه که می توانست خاطراتش را در آن ذخیره کند و هر وقت
خواست آن ها را به یاد بیاورد . برای حفظ ورد های طولانی بسیار
مناسب بود . از هاگرید یک کیف هدیه گرفت که هر چی توش
می ریختی نه پر می شد و نه به وزنش اضافه می شد . و در آخر
یک هدیه مانده بود . رویش نوشته بود :
از طرف عاشق تو جینی .

وقتی بازش کرد یه حلقه در آن یافت . ساده بود . طلایی رنگ و
در وسطش یک خط کلفت قرمز رنگ وجود داشت اما به نظر می
رسید که آن چیز قرمز درون یه لایه ی شیشه ای است .
هری خودش را در بغل هری انداخت و گفت تولدت مبارک . و او
را بوسید . هری هم بوسه ای داد و جینی را از خودش جدا کرد و
در گوشش زمزمه کرد : خیلی دوست دارم .

وقتی جشن تمام شد و هری به تخت خواب رفت . درست لحظه ای که در کشید نوری قرمز رنگ بالای سرش به وجود آمد کم کم بزرگ شد و هری را در بر گرفت . کمی بعد هری بیهوش شد .

ایمیل : Elesar_Dark@yahoo.com
وبلاگ : HarryPotterb7.blogfa.com